

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هبوط با آدم (ع) و عروج با حسین (ع)

یاد یاران

یاد یاران یار را میمون بود      خاصه کان لیلی و این مجنون بود

(مولانا، دفتر اول مثنوی)

خدای تعالی خطاب به نبی اکرم، حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی- صلی الله علیه و آله و سلم- می‌فرماید، "وَذَكَرَ فَإِنَّ الدُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ" (51:55 الذاریات) (و یادآوری کن که یادآوری سود می‌بخشد مؤمنان را!). و نیز به نبی خود، حضرت موسی- علی نبینا و علیه السلام- فرمود، "أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكَرْتَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ" (14:5 ابراهیم) (بیرون آر قومت را از تاریکی‌ها به روشنایی، و یادآوری کن آنان را به روزهای خدای، که در آن نشانه‌هایی است برای هر بسیار صبر کننده شکرگزاری)، و قرآن را نیز یادآوری نامید، "إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ" (15:9 الحجر) (ما خود این یادآوری قرآن) را نازل کرده‌ایم، و ما به طور قطع نگهدارندگانی هستیم برای آن).

موسی- علی نبینا و علیه السلام- مأمور بود به یادآوری روزهایی که قومش آشکارا ظهور عزت خدای سبحان را در زندگی و سرنوشت جمعی خود به عنوان یک اُمت مشاهده کردند تا یاد خدای تعالی را در میان آنها زنده ماند، و در نتیجه، هدایت شوند با یاد او- عز و جل.

سید و مولای ما، نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- نیز از سوی پروردگار متعالش مأمور بود تا یادآور اُمتش باشد آنچه را در آن است آثار و شواهد و نشانه‌های آشکاری که موجب هدایت و ارشاد آنان به نور حق و صراط مستقیم می‌شود. اهل بیت معصوم او- علیه و علیهم السلام-، و راسخان در علم از اُمت او- صلی الله علیه و آله و سلم- نیز در اطاعت امر خدای تعالی، و به پیروی از رسول الله- صلوات الله علیه-، تا آنجا که توانسته‌اند، به ذکر و یادآوری پرداخته‌اند.

یاد خدای تعالی و اسماء حسنا او، و سیره و کمالات والای رسول او- صلی الله علیه و آله و سلم-، و خصوصیات و زوی زیبایی اهل بیت معصوم او- علیه و علیهم السلام- زندگانی پاکیزه قلب است، و نور هدایت در ظلمات چاه طبیعت، و کشتی نجات در دریای پُر تلاطم هوای نفس، و موجب غفران گناهان می‌باشد، و سببی باشد برای بخشش استعداد شفاعت شدن، و راهی برای عروج روحانی از حبس تنگنای بشری.

در میان همه وقایع، و روزها، و اموری که شایسته یاد آوری می‌باشند، یاد شهادت سبط گرامی رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم، حسین بن علی- علیهما السلام- از جایگاهی ویژه و منزلتی رفیع برخوردار است تا آنجا که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و علی بن ابی طالب- علیه السلام-، و فاطمه زهرا- سلام الله علیها-، و دیگر امامان معصوم از اهل بیت رسول الله- علیه و علیهم السلام- همگی بر یاد و زیارت حسین- علیه السلام- تاکید فرموده‌اند. شگفت انگیز آنکه واقعه کربلا پیش از وقوعش مکرر یاد آوری شده بود، و حرمت روز شهادت آن سرور شهیدان و امام آزادگان سال‌ها پیش از آنها یاد آوری شده بود. در کتب شیعه احادیث فراوانی در این مورد وارد شده است، لیکن در اینجا دو حدیث را از کتب جامع روایی اهل سنت نقل می‌کنیم:

در "امالی الخمیسیة" تألیف الشجری (ص. 588، حدیث، 1315) با سند متصل خود به اُم سلمة- رَضِيَ اللهُ عَنْهَا، چنین نقل کرده است:

جَاءَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُهُ يَعْني الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَكَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُرِيكَ مِنْ تَرْبَةِ مَقْتَلِهِ؟ قَالَتْ: فَجَاءَهُ بِحَصِيَّاتٍ، فَجَعَلَهُنَّ رُسُومًا لِلَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي قَارُورَةٍ (جبرئیل- علیه السلام- سوی نبی- صلی الله علیه و آله و سلم- آمد، پس حسن و حسین- علیهما السلام- وارد شدند. پس، گفت، "همانا اُمت تو او- یعنی حسین علیه السلام- را بعد تو می‌کشند." سپس، گفت، "آیا نشانت ندهم [خاکی] از تربت محل کشتن او را؟" [اُم سلمه] گفت: پس آورد شن‌هایی را، و رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- قرار داد آنها را در بطری شیشه‌ای). در سنن الترمذی چنین آمده است: حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجَعِيُّ حَدَّثَنَا أَبُو خَالِدٍ الْأَحْمَرُ حَدَّثَنَا رَزِينٌ قَالَ حَدَّثَنِي سَلْمَى قَالَتْ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلْمَةَ وَهِيَ تَبْكِي فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكِ قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَعْنِي فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ التُّرَابُ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ أَنْفًا

(... سلمی گفت نزد اُم سلمه رفتیم در حالی که می‌گریست، گفتم، "چه چیزی تو را گریانده است؟"، گفت، "رسول الله- صلی الله علیه و سلم- را دیدم- مقصودش در خواب بود- در حالی که سر و روی او خاک آلود بود، گفتم: تو را چه شده است یا رسول الله؟، گفت: هم اینک شهادت به قتل رساندن حسین بودم.")

در مسند أحمد حنبل چنین آمده است:

حَدَّثَنَا عَفَّانٌ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ هُوَ ابْنُ سَلْمَةَ أَخْبَرَنَا عَمَّارٌ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ

رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا بَرَى النَّائِمِ بِبَصْفِ النَّهَارِ وَهُوَ قَائِمٌ أَشْعَثَ أَغْبَرَ بِيَدِهِ قَارُورَةً فِيهَا دَمٌ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا قَالَ هَذَا دَمُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ فَأُحْصِيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَوَجَدُوهُ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ

(ابن عباس گفت: نبی- صلی الله علیه و سلم- را دیدم در آنچه شخص خوابیده می‌بیند در نصف روز، در حالی که او ایستاده بوده ژولیده موی بود و در دستش شیشه‌ای بود که در آن خونی بود. گفتم، "پدر و مادرم به فدای تو یا رسول الله، این چیست؟" گفت، "این خون حسین و اصحاب حسین است، که آن را از [صبح] امروز جمع آوری کرده‌ام." [احمد حنبل می‌گوید: هنگامی حساب کردیم [تاریخ خواب ابن عباس را]، دریافتیم که [حسین- علیه السلام-] در همان روز به قتل رسانده شده بود.

هم چنین حدیثی- با الفاظی متفاوت ولی نزدیک به یکدیگر - در کتب حدیث اهل سنت آمده است، که ابتداء نقل احمد حنبل را از کتاب "فضائل الصحابة" او نقل می‌کنیم، سپس توضیحاتی را در ذیل آن خواهیم آورد.

احمد حنبل، کتاب "فضائل الصحابة":  
(1240)- [1405] حَدَّثَنَا الْهَيْبِيُّ بْنُ خَلْفٍ الدُّورِيُّ، نا الْحَسَنُ بْنُ حَمَّادٍ الْوَرَّاقُ، [ ج 2 : ص 990 ] نا وَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي مُزَرَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ قَدْ أَخَذَ بِيَدِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَدْ وَضَعَ قَدَمَ الْحُسَيْنِ عَلَى ظَهْرِ قَدَمِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ: " تَرَقَّى عَيْنُ بَقَّةٍ تَرَقَّى عَيْنُ بَقَّةٍ "

(نبی- صلی الله علیه و سلم- را دیدم که دست حسین بن علی را گرفته بود در حالی که پای حسین را بر پشت قدم خویش قرار داده بود و میگفت، "بالا بیا چشم بقعه، بالا بیا چشم بقعه!")

چنانچه گفته شد، این حدیث با الفاظی نزدیک به یکدیگر در متون اهل سنت آمده است، بخاری آن را با کمی اختلاف در کتاب "الأدب المفرد" در باب "الانبساط الى الناس"، به سند خود، از "معاویة بن مزرد" از پدرش روایت می‌کند (رجوع شود به "فضائل پنج تن علیهم السلام در صحاح ششگانه اهل سنت"، ج4، ص: 234). در اکثر نقل‌ها، غیر از نقل احمد حنبل، تردیدی یافت می‌شود راجع به اینکه رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- به امام حسن مجتبی- علیه السلام- و یا به امام حسین- علیه السلام- این سخن را گفته است، اما در نقل احمد حنبل و نقل شیخ صدوق، که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد، مشخص است که این سخنان با امام حسین- علیه السلام- بوده است. علاوه بر این، ابی بکر محمد بن حسین اجری (280 - 360 ه. ق)، که او نیز از محدثان اهل سنت است، در کتاب "الشریعة" گفته است "یکی از دو پسر دخترش بر روی ساق او بود"، و در ذیل حدیث می‌گوید، "دهانش را باز کرد او را بوسید، سپس گفت: خدایا، به درستی که من او را دوست دارم، تو هم او را دوست بدار، و دوست بدار هر که او را دوست دارد! سپس گریست. گفتم: یا رسول الله، چه چیزی تو را گریانده است؟ گفت: فرشته مرا با خبر ساخت که امت مکن این پسر را می‌کشند، و آن که شدید باشد خشم خدا بر کشنده او".

متن نقل اجری چنین است:  
(1654)- [ 1265 ] حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَصَّاصُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عُثْبَةَ الْجُمَيْيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَقِيَّةُ يَعْنِي ابْنَ الْوَلِيدِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بَيْتَهُ وَهُوَ مُسْتَلِقٌ عَلَى قَفَاهُ، وَأَخَذَ ابْنَتِي ابْنَتَهُ عَلَى سَاقِهِ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: " تَرَقَّى عَيْنُ بَقَّةٍ " وَيَرْفَعُ سَاقَهُ حَتَّى قَرَّبَ مِنْ صَدْرِهِ، فَفَتَحَ فَاهُ فَقَبَّلَهُ، ثُمَّ قَالَ: " اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَاحِبِّهُ وَأَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ " ثُمَّ بَكَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: " إِنَّ الْمَلِكَ أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ ابْنِي هَذَا، وَأَنَّهُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِهِ "

بنابراین روشن است که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم- این سخنان را خطاب به حسین بن علی -علیهما السلام- فرموده است.

دیگر آن که در برخی از نقل‌ها آمده است که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- چنین می‌فرمود، "حُرْفَةُ حُرْفَةُ اِرْقَ عَيْنُ بَقَّةٍ " (تاتی کن، تاتی کن، عین بقعه). حاکم نیشابوری (متوفی 405 ه. ق) در کتاب معرفة علوم الحدیث (ج 1، ص 89-90) با اشاره با این حدیث می‌گوید:

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كُتِبَ: از بعضی ادبا راجع به معنای این حدیث سؤال کردم، به من گفتند، "الحُرْفَةُ" نزدیک به گام است، [گام] کوچکی است که فاصله گامش کوتاه باشد، و "عَيْنُ بَقَّةٍ" اشاره دارد به "البقعة"، که می‌پرد، و چیزی کوچکتر از چشم آن نیست به خاطر کوچکی‌اش. و آگاه کرد مرا بعضی از ادباء که مراد نبی- صلی الله علیه و آله و سلم- از "بقعة"، فاطمة است، پس به حسین می‌گفت، "یا قُرَّةَ عَيْنٍ بَقَّةٍ تَرَقَّى" (ای نور چشم بقعه - یعنی فاطمه - بالا بیا)، و خدا دانایتر است.

مطلب دیگر اینکه در "[الجزء] التاسع من فوائد البختری" تالیف ابو جعفر محمد بن عمرو بن البختری بن مدرک بن سلیمان البغدادی الرزاز (المتوفی: 339 ه. ق)، که به صورت خطی بوده است و به تازگی توسط برخی از سایت‌های منسوب اهل سنت سعودی نسخه‌ای چاپی از آن در اینترنت قرار داده شده است، این حدیث دوبار آمده است، و در هر دو مورد حدیث کامل نیست. در یک جا (ص 127) حدیث تقطیع شده است و در وسط آن چنین آمده است، "هَذَا حَدِيثٌ كَبِيرٌ... .." (این حدیثی است بزرگ ...)، و بعد از این، چنین آمده است:

لَهُ افْتَحَ. فَفَتَحَ فَاهُ. فَقَبَلَهُ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ثُمَّ قَالَ: "اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَجِبْهُ وَعَيْنُ بَقَّةٍ". يُرِيدُ بِالْبَقَّةِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

(به او، بگشای، پس گشود دهانش را، و بوسید او را نبی- صلی الله علیه و سلم-، سپس گفت، "خدایا، به درستی که من او را دوست دارم، پس دوست بدار او را، و عین بَقَّة است". مرادش از "بَقَّة" فاطمه- رضی الله عنها بود.) در موضعی دیگر از همان کتاب (ص. 152)، که این حدیث نقل شده است، نقل کلام رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- ناتمام رها شده است، و چند نقطه در ادامه گذاشته شده است، به این نحو:

وهو يقول: "تَرَفُّ عَيْنُ بَقَّةٍ". قَالَ: فَيَضْرِبُ الْعُلَامُ قَدَمَيْهِ عَلَى قَدَمِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَيَرْفَعُهُ إِلَى صَدْرِهِ. قَالَ: ثم... .. (و او می‌گفت، "بالا بیا، [تو نور] چشم بَقَّة هستی!" گفت، "و آن کودک پاهایش را بر پای نبی - صلی الله علیه و سلم- می‌گذاشت و بالا می‌رفت تا سینه او. گفت: سپس... ..)

توجه شود که در هر دو موردی که این حدیث در کتاب ابن بختری آمده است به شکلی فهمانده شده است که این همه حدیث نیست. به نظر می‌رسد جاهلان معاند با اهل بیت نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- از این کتاب چیزی را دزدیده باشند، و این گمان بیشتر تایید می‌شود چون بدانیم که در این حدیث رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- نام همه امامان معصوم از اهل بیت خود را برشمرده است. سید هاشم بحرانی (متوفی 1105 ه. ق.) در کتاب "الإِنصاف في النص على الأئمة أئمة عشر من آل محمد الأشرف" (ص 309-312 متن، تصحیح و ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی) به نقل از شیخ صدوق همین حدیث را به طور کامل آورده است، و از ابوهریره نقل کرده است که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- در ادامه فرمود، "ای حسین، تو امام فرزند امام و پدر امامانی، نه تن از فرزندان امامان نیکوکارند (ترجمه رسولی محلاتی، ص 310)"، و نام یک یک امامان از نسل حسین- علیه و علیهم السلام- را بر شمرد. برای ملاحظه متن کامل حدیث به آنجا رجوع شود.

در هر صورت، مراد آن است که یاد آوری روز شهادت مظلومانه سرور شهیدان و امام آزادگان، در میان گذشتگان و آیندگان، به فرمان خدای تعالی بوده است، و جبرئیل- علیه السلام- و نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم-، و امامان معصوم از اهل بیت رسول الله- علیه و علیهم السلام-، دیگر اولیاء حق تعالی، علمایی که از راسخان در علم بوده‌اند، و مومنان راستین همگی یاد آن را بزرگ داشته‌اند حتی قبل از وقوع حادثه جانگداز شهادت مظلومانه آن امام احرار- علیه السلام-، و ما نیز به پیروی از خواست، و سیره، و روش ایشان، در این محرم 1432 هجری قمری از باب اطاعت امر خدای تعالی، و پیروی سنت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- و اهل بیت او- علیه و علیهم السلام-، و برای عرض ادب و محبت به پیشگاه مقدس سرور شهیدان- علیه السلام-، و به منظور تشبیه به اولیاء صالح آنان، و به خاطر اشارتی که افشای آن نشاید جز برای اهل ارادت و صفاء و یاران محبت و وفاء، نگارش نقش سواد بر بیاضی را بر عهده گرفتیم برای نشر در میان شیعیان و محبان آن سید جوانان بهشت و سرور عاشقان کوی دوست، و آن را "هبوط با آدم و عروج با حسین" نامیدیم، و در آن اختصار در کلام را پیش گرفتیم، و در سخنرانی‌های محرم 1432 هجری قمری توضیحاتی بر آن افزودیم، باشد که مقبول افتد.

قبل از ورود در بحث، باید عذر آورم از عجز معرفتی و ناتوانایی خود در توضیح و بیان ابعاد گوناگون شخصیت معنوی و کمالات وجودی قافله سالار کاروان عشق و وفاء و سرور مظلومان و شهدای مبتلا به اهل جفاء. بلکه، عذر خواهم از قصور و تقصیر خود از اداء حق همین مطلبی که آن را موضوع این نوشتار قرار داده‌ام. راجع به قبله جان‌های اهل الله و نور دیدگان صاحبان بصیرت، از منظرهای مختلف عرفانی، ایمانی، اخلاقی، اجتماعی، و سیاسی می‌توان سخن گفت، و به بحث و تحقیق پرداخت، و پای عقل در همه آنها لنگ است، که حدیث عشق فراتر از طور عقل است، اما همانگونه که گفته شد، یاد یاران خوش است و سرشار از خیر و برکت زیرا هر چند یادآور آن خرد باشند، یار بزرگ است، فراتر از تاریخ و طبیعت و آسمان و زمین، و بهشت و آخرت. این یاد یاری است که به حسن و لطفش احدى نرسد، و کسی را در این کار انکار ما نرسد، و این شرح بی‌نهایت که از حسن حسین گفته‌اند و تا قیامت خواهند گفت، و از هر زبان که شنیده شود، نا مکرر خواهد بود، حرفی است از هزاران کاندلر عبارت آمد. پس، از این میان، حرف ما اختصاص یافت به حدیث سلوک عاشقانه سوی حق تعالی، تا آوازی باشد در این گنبد دوار، به امید آن که باقی ماند پژوهش در گذران زمان، به خواست خدای منان، که تنها اوست ولی توفیق ما، و ثواب آن را هدیه می‌سازم به روح پدرم، که گریه بر حسین مظلوم- علیه السلام- را از او آموختم.

## هجرت و فراق یاران

اگر به دست من افتد فراق را بگشتم

که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق

(حافظ شیراز)

خدای تعالی خطاب با آدم و همسرش- علیهما السلام- فرمود، "قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَاتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى" (20:123 طه) (گفت فرود شوید از آن همگی، برخی از شما برای برخی دشمن باشید، پس چون بیاید شما را از من هدایتی، هر کس پیروی کند هدایت مرا، نه گمراه شود و نه رنج برد.)  
چون آدم و همسرش- علیهما السلام- هبوط کردند سوی زمین و فرود آمدند بر زمین، منزل و محل سکونت فرزندان و نسل آن دو نیز زمین شد. اشاره حافظ در این بیت به همین هبوط است:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

سخن از خطاء و عصیان که موجب اخراج آن دو از بهشت شد، و نیز تحقیق در مورد آن بهشتی که آنها در سیر هبوط و نزول خود از نزد خدای سبحان از آن گذشتند تا به قعر چاه ظلمانی طبیعت آمدند، و این که آن بهشت چه مرتبه‌ای از مراتب هستی بود و چه ویژگی‌هایی داشت بیرون از دامنه موضوع این نوشتار است، ولی باید توجه داشت که آن عصیان و خطاء- هرچه بود- از نوع نافرمانی‌های تشریحی و گناهان زمینی نبود، و هم چنین باید دانست که نوع بشر نیز با همین عصیان و خطاء به زمین می‌آیند، حافظ شیراز بدان اشاره فرمود:

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی

چنانچه شیخ ابن عربی (الفتوحات المکیة، باب 39) یاد آور شده است، این هبوط آدم- علیه السلام- و فرزندان او هبوط کرامت و خلافت بود، نه هبوط عذاب و خذلان، به خلاف هبوط ابلیس لعین، که برای إغواء و خذلان و خواری بود. پس، آدم- علیه السلام- و اولاد صالح او در این منزل و بران به مقامی دست می‌یابند که در تصور ملائکه نیز نمی‌گنجید، و از همین روی، مامور شدند به سجده بر او. آدم- علیه السلام- و همه فرزندان او- به استثناء محبوبان ازل، که به خواست خدای تعالی، و صفشان به زودی خواهد آمد- گرفتار شدند به هجر وطن مألوف، و فراق معبود محبوب خویش تا در رویارویی با چالش‌ها و سیر و سلوک بر طریق انسانیت، شکوفا سازند آنچه را از کمالات الهی در آنها به ودیعت نهاده شده بود. در این هجران، وصلی برتر از وصل نخستین است، و در این ظلمت طبع و نفس، نوری قوی‌تر از نور آن حضور اولی برای آنها بود. باز به این معنا اشاره دارد حافظ شیراز در این دو بیت:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

من چرا ملک جهان را به جوی فروشم

حافظ شکایت از غم هجران چه می‌کنی

در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور

این همان است که گفته‌اند آب زندگانی در ظلمات است. یعنی، زندگی برتر و پاکیزه، که هیچ رنج و درد و کدورتی با آن نباشد، از رهگذر زندگی خاکی و قرار گرفتن در تنگنای طبیعت و تعلقات دنیایی حاصل می‌شود چنانچه بتوان خود را نجات داد از آنها.  
سوی دیار یار

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

(مولانا، دفتر اول مثنوی)

خدای تعالی می‌فرماید، "وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ" (11:123 هود) (و به سوی او باز می‌گردد همه امر)، و نیز می‌فرماید، "أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ" (23:115 المومنون) (آیا پنداشتید که ما شما را بیپوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی‌گردید؟!)"  
"رجوع" بازگشت است، نه صرف رفتن. اگر رفتن سوی جایی باشد که آمدن از آنجا بوده است، آن را "رجوع" یا "بازگشت" خوانند. چون همه از نزد خدای سبحان و اسماء حسنا او آمده‌اند، بازگشت همه نیز سوی خدای سبحان و یا اسمایی است که از آنها آمده‌اند. بازگشت نیز دو نوع است. گاه با سختی و مشقت، و از روی کراهت و بی میلی باشد، و گاه با اشتیاق و اراده و تحمل سختی راه با میل رغبت باشد به خاطر شوقی که این سالکان به وطن اصلی خود دارند. در خصوص این طایفه دوم از بازگشت کنندگان است که گفته شده است، "حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ" (دوست داشتن وطن از ایمان است). وطن صورتی دارد و حقیقی، مثل همه امور دیگر. وطن حقیقی و برترین وطن دیار یار و محبوب ازل است، و بازگشت محبان خدای سبحان سوی وطن محبوب ازل خویش است.

حافظ شیراز چنین سروده است:

هوای کوی تو از سر نمی‌رود آری

غریب را دل سرگشته با وطن باشد

مولانا در دفتر سوم مثنوی چنین می‌فرماید:

گرچه دل چون سنگ خارا می‌کند

جان من عزم بخارا می‌کند

مسکن یارست و شهر شاه من

پیش عاشق این بود حب الوطن

و نیز در دفتر چهارم:

که وطن آن سوست جان این سوی نیست  
این حدیث راست را کم خوان غلط

از دم حب الوطن بگذر مه ایست  
گر وطن خواهی گذر آن سوی شط

و باز در همان دفتر چهارم است:

همچنین حب الوطن باشد درست  
تو وطن بشناس ای خواجه نخست

پس، گرفتاران فراق و دور افتادگان از یار و دیار باید که عزم سر کوی دلدار کنند و در هوای دیدار جمال کعبه مقصود با پایی پُر  
آبله، و کامی تشنه، بیابان‌های پر بلاء فناء را طی کنند. رؤیت جمال محبوب و حُسن دوست میسر نباشد جز با طی طریق و قطع  
تعلقات از غیر معبود محبوب و کشف حجاب‌های ظلمانی و نورانی. چون محب صادق به شهود لطف و حُسن معبود محبوب خود  
نایل گردد، او را عذر خواه ریگزار داغ و خار مغیلان این راه بیابد. حافظ شیراز:

تو خفته‌ای و نشد عشق را کرانه پدید  
تبارک الله از این ره که نیست پایشان  
جمال کعبه مگر عذر ره روان خواهد  
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش

خار از چه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد  
سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی

اما بسیار باشند کسانی که پای این همت ندارند، و در قعر این زندان سیاه اسکندر نفس اماره در اسارت و غفلت بمانند تا به ناگاه و  
بدون آن که بدانند یا آماده باشند، آتش قهر الهی فرا رسد تا این نفس جبار خونخوار ستمگر را سرکوب نماید. خدای تعالی در مورد  
این طایفه فرمود، "بَلْ تَأْتِيهِمْ بَعَثَةٌ فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ" (21:40 الانبیاء) (بلکه می‌آیدشان ناگهان، پس سراسیمه  
سازدشان، و نتوانند باز راندنش را، و مهلت [هم] داده نشوند).

گونگونی آدمیان

رگ است این آب شیرین و آب شور  
در خلاق می‌رود تا نفع صور

(مولانا، دفتر اول مثنوی)

خدای تعالی می‌فرماید، "وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ  
الْمُقَرَّبُونَ" (7-11 : 56 الواقعة) (و شما سه گروه بودید، یاران راست، چه یاران سمت راستی!، و یاران چپ، چه یاران چپی!،  
پیشی‌گیرندگان پیشی‌گیرنده، همانان که مقرَّب‌اند!). در سوره مبارکه واقعه خدای تعالی آدمیان در یک تقسیم بندی کلی در سه  
طایفه قرار داد، لیکن هریک از این سه به اصناف فرعی دیگری تقسیم می‌شوند، یا به حسب طالع و بخت ازلی، و یا در نتیجه  
نوزایش دم به دم این جهانی با علم و عمل. و در آن میان اکثر آدمیان از طایفه‌ها و اصنافشان گرفتار هجران باشند در عالم طبع و  
نفس، دور افتاده از حضرت الهی و قرب او- تقدس و تعالی. بر برخی از آنها شوق یار و دیار غلبه دارد زیرا عهد الست و کأس  
ازل را از یاد نبرده‌اند. اینان با قدم صدق، و از روی شوق، و با امید به لطف و کرم محبوب خویش، با دو بال علم و عمل پرواز  
می‌کنند سوی جایگاه رفیعی که از آنجا آمده‌اند. اما جماعت دیگر، آنانی هستند که در بسترهای لذات نفسانی خفتند، در قبرهای  
ظلمانی و آرمیدند، و به گلزارهای آن جهانی مشتاق نبودند، و با نهیب‌های رحمانی بیدار نشدند، و آن هنگام که بیدار شوند با سر  
بر آوردن صبح قیامت، و زبانه کشیدن آتش غضب و شهوت از درویشان، و هجوم ملکات زشت و خوی‌های نکوهیده خود بر  
آنها، دیر شده باشد برای پیوستن به کاروان راهیان دیار دوست، که در شب طبیعت راه پیمودند، و به وقت درخشش صبح، به  
منزل محبوب رسیدند. در این هنگام، گویی خدای رحمان، از سر شفقت و رحمت، با آنان چنین خطاب کند:

نگفتمت مرو آن جا که آشنات منم  
در این سراب فنا چشمه حیات منم  
وگر به خشم روی صد هزار سال ز من  
به عاقبت به من آبی که منتهات منم  
نگفتمت که به نقش جهان مشو راضی  
که نقش بند سر پرده رضات منم

(غزل از مولانا)

آنها نیز آرزو کنند که ای کاش هیچ‌گاه به این منزل ویران نیامده بودند، و در قوس نزول همراه این کاروان نشده بودند، ولی باز  
باید چشم امید به کرم و شفاعت قافله سالار، و ساروان این کاروانیان عالم ایجاد و خلقت، یعنی محمد مصطفی- صلی الله علیه و آله  
و سلم-، و اهل بیت معصوم او- علیه و علیهم السلام- داشت، و گفت:

ساروان بار من افتاد خدا را مددی  
که امید کرم همراه این محمل کرد

آنچه تا اینجا گذشت شرح حال مختصر اکثریت آدمیان بود، که گرفتار هجران یار و دیار می‌شوند از آن سه طایفه مذکور. اما  
صنفی از طایفه سوم، یعنی سابقون، هستند که حق تعالی از همان نخست با آنها بوده است حتی در پایین‌ترین منازل طبیعت نیز  
خدا همراه آنها می‌باشد با عنایات و الطاف خاص خود. در معرفی این سروران از اهل الله، مولی عبدالرزاق قاسانی در تاویلات  
خود در ذیل آیات فوق از سوره مبارکه واقعه، می‌فرماید که "سابقان" به دو صنف "محب‌ها" و "محبوب‌ها" تقسیم می‌شوند.  
"محب" با ریاضت و تلاش به وصال می‌رسد، ولی محبوب با عنایت ازلی حق تعالی مجذوب خدای سبحان می‌باشد، و سیرش با

"سیر فی الله" یعنی با سیر در اسماء نیکو و وجه زیبای محبوب حق، شروع می‌شود، نه با "سیر الی الله" که سیر محجوبان هجران زده است سوی خدا برای رسیدن به او. خدای تعالی "سابقون" را چنین معرفی فرمود، "أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأُولَئِيِّ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ" (14-11 : 56 الواقعة) (آنانند همان مقربان [خدا] در بهشت‌های پر نعمت، گروهی از پیشینیان، و اندکی از متأخران). در تفسیر این آیات، مولی عبدالرزاق قاسانی چند احتمال را مطرح می‌کند، که پسندیده‌ترین آنها این توضیح اوست:

"أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ" (آنها مقربان می‌باشند) در حال تحقق به وجود حقانی بعد فناء می‌باشند، "فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ" (در بهشت‌های پر نعمت) از جمیع مراتب بهشت "ثُلَّةٌ" یعنی جماعت کثیری، "مِّنَ الْأُولَئِيِّ" (از پیشینیان)، یعنی از محبوب‌ها، که اهل صف اول از صفوف ارواح می‌باشند، اهل عنایت اولی در ازل، "وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ" (و اندکی از بعدی‌ها) یعنی، محب‌ها، که اهل صف دوم باشند و متأخر است مرتبه‌اشان از مرتبه محبوبان، و وصف فرمود آنها را به قلیل بودن زیرا اندک باشد که محب را درک کند اراده محبوب، و برسد به غایتش در کمال بلکه اکثرشان متوقف هستند در جنات صفات، در درجات سعادت، ولی محبوبان همگی در جنت ذاتباشند، رسیده به برترین غایات. برای همین، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود، "الثَّلَاثَانِ جَمِيعاً مِنْ أُمَّي" (هر دو فرقه همگی از امت من باشند). یعنی، پیشینیان از امت‌های متقدم نباشند و بعدی‌ها از امت او- علیه السلام، بلکه عکس آن درست‌تر است.

او هم چنین در ذیل آیه دوم سوره مبارکه بقره، در مورد فرق محبوبان و محبان، از حیث هدایت، چنین می‌فرماید:

و محبوب احتیاج به هدایت کتاب دارد بعد از جذب و وصول، برای "سلوک فی الله" خویش، چنانچه خدای تعالی به حبیب خویش فرمود، "كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ" (25:32 الفرقان) (این به خاطر آن است که قلب تو را به وسیله آن بر جای داریم)، و نیز فرمود، "وَكَلَّا تَمُضُ عَلَیْكَ مِنْ أَتْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ" (11:120 هود) (ما همه بازگو می‌کنیم برای تو از خبرهای انبیاء تا قلب ترا بر جای داریم به وسیله آن).

محب احتیاج دارد به آن (هدایت کتاب) قبل از وصول و جذب، و بعد از آن برای سلوکش الی الله و فی الله. بنابراین، عنایت خاص حق تعالی از ازل محبوبان را دریافته‌است، و آنها هیچ‌گاه از حضرت جمع بیرون نشده‌اند مگر برای هدایت، و ارشاد، و نجات دیگران، و آن هم بدون غیبت از خدای سبحان، و توضیح بیشتر آن هم اینک خواهد آمد.

### پیشی گرفتن عنایت ازلی خدای تعالی در حق محبوبان دلفریبان نباتی همه زیور بستند

دلبر ماست که با حُسن خداداد آمد

(حافظ شیراز)

خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّ الْأَذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ" (102-21:101 الانبیاء) (کسانی که سبقت گرفته است برای ایشان از سوی ما نیکو، از آن دور نگاهداشته می‌شوند، [حتی] نشنوند آواز آن را و باشند در آنچه می‌خواهد نفوسشان، جاودانه).

اینان همان سابقان و مقربانی هستند که محبوب حق تعالی می‌باشند. حُسن و زیبایی و کمال آنان خدادادی و موهبتی است، نه از زر و زیورها عاریتی، و نه از آرایش‌های عارضی.

حافظ شیراز:

به مشک چین و چگل نیست بوی گل محتاج  
که نافه‌هاش ز بند قبای خویشتن است

کمالات ایشان موهبتی است ذاتی از خدای سبحان به آنها، نه عاریتی از غیر. نتیجه ریاضت و سلوک نمی‌باشد هرچند آنها راسخ می‌باشند در مقام عبودیت محض، و قیام می‌نمایند به تمام وظایف عبودیت بیشتر و جدی‌تر از همگان، ولی اینها همه از باب اداء شکر الطاف خدای منان است بر آنها و به نیابت از عباد عاصی و غافل خدای تعالی تا شایسته مقام محمود شفاعت باشند برای همه خلائق.

نبی خاتم، و سید مرسلین، حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم-، و اهل بیت معصوم او- علیه و علیهم السلام- سرور و برترین محبوبان حق تعالی می‌باشند، که پرورده لطف ازل می‌باشند و صاحب لوای حمد. از همین روی، امام آزادگان، سرور شهداء، حسین بن علی- علیهما السلام- در دعای روز عرفه خود، حمد و ستایش خدای سبحان را به جای آورد به خاطر این لطف الهی، و گفت:

إِبْتَدَأَنِي بِعَمَلِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مذكوراً، حَلَقْتَنِي مِنَ التَّرَابِ، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ، أَمِنَّا لِرَبِّ الْمُنُونِ وَاحْتِلَافِ الدُّهُورِ وَالسَّيْنِ، فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَجْمٍ فِي تَقَادُومِ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي لِزَأْنِكَ بِي وَطُفْلِكَ لِي وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ، الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لَكِنَّكَ أَحْرَجْتَنِي لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي لَهُ يَسَّرْتَنِي، وَفِيهِ أَنْشَأْتَنِي. ...

(ابتداء فرمودی مرد به نعمت خودت قبل از آنکه چیزی باشم یاد شده، خلق کردی مرا از خاک. سپس، جای دادی مرا در أصلاب، ایمن از نابودی، و حوادث روزگاران، و سال‌ها. پس، همواره مسافری بودم از صُلبی به رحمی در آیام گذشته، و قرون سپری شده. به خاطر رأفت، و لطف، و إحسانت به من، خارج نساختی مرا در دوره پیشوایان کفر، که شکستند عهد تو را و تکذیب کردند رسولان تو را. لکن خارج ساختی مرا برای آنچه سبقت گرفته برای من از هدایت، که برای آن مرا آسان ساختی، و در آن پدید آوردیم. ...)

اینان مظهر لطف خدا می‌باشند در میان عبادش، و خلیفه و جانشین او میان خلقش. یکی از خیرات و برکات مقرّبان و اولیایی چون امام حسین- علیه السّلام- دستگیری از و ارشاد محبّان مشتاق قرب پروردگارشان می‌باشد. حکایت فُطْرُس، فرشته‌ای بالا و پر سوخته، که شیخ صدوق آن را در امالی خود (ص 137-138) از امام صادق- علیه السّلام- نقل می‌فرماید، اشارتی است به همین مقام و جایگاه والای سرور آزادگان. چنانچه در نقل شیخ جلیل القدر، صدوق- رحمة الله علیه- آمده است، فُطْرُس همراه جبرئیل- علیه السّلام- برای تهنیت و تبریک تولّد امام حسین- علیه السّلام- نزد رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلّم- آمد، و از این عرض ادب خود شفاء و سلامت خویش را چشم می‌داشت، حضرت محمّد - صلی الله علیه و آله و سلّم- او را گفت تا بال خویش بر حسین- علیه السّلام- کشد و باز گردد به مکان خویش، او چنین کرد و باز بالا و پر گشود و اوج گرفت، و عهد کرد هر کس حسین- علیه السّلام- را زیارت کند، یا سلام و درود فرستد، آن را به برساند. در این حکایت، اشارتی است به محبوب ازلی بودن سیدّ شهداء، امام آزادگان، و سرور عاشقان، حسین بن علی- علیهما السّلام، و هم چنین به محبوب بودن او- علیه السّلام- از همان ابتداء تولّد، و نیز به اینکه او- علیه السّلام- دارای مقام شفاعت بود از ابتداء، و در قیامت به نحو تبعیت از جدّ گرامی خود نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلّم-، صاحب مقام محمود و شفاعت کبری خواهد بود.

## همت یاران و رهایی از دیوان

### شیر مردانند در عالم مدد آن زمان کافغان مظلومان رسد

(مولانا، دفتر دوم مثنوی)

خدای تعالی خطاب به نبی خاتم، محمّد مصطفی، صلی الله علیه و آله و سلّم- می‌فرماید، "الرَّحِمَاتُ أَزْلَمْنَاكَ إِلَيْكَ لِشُحِّ النَّاسِ مِنَ الظُّلْمَاتِ إِلَى الثُّورِ بِأَذْنِ رَحْمَةٍ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ" (14:1 ابراهیم) (الف، لام، را، [این] کتابی است که بر تو فرو فرستاده‌ایم تا مردم را برون آوری از تیرگی‌ها به سوی نور با اجازه پروردگارشان به سوی راه آن [خدای] چیره ستوده). آری، غیر محبوبان مقرّب خدای تعالی، همه فرزندان آدم- علیه السّلام-، همراه او، مبتلا شدند به هجران و فراق. اشاره به این هبوط ابتلاء دارد شیخ الرئیس، ابن سینا- رحمة الله- با این بیت:

هَمَّطَتْ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَمَنْعِ

(فرود آمد سوی تو از محل رفیع کبوتری صاحب عزّت و منیع)

خدای تعالی آنها را وعده داد که به زودی هدایتی از سوی خود برای رهایی آنها فرستد. اینان در رهایی از زندان دیوهای بیرونی و درونی چند گروه می‌شوند. برخی از آنان از آسمان ارواح هبوط می‌کنند تا قعر چاه ظلمانی طبیعت و قانع می‌شوند با لذات فانی شونده این جهانی چنانچه حافظ شیراز حال آنان را توصیف فرمود:

چه شکر هاست در این شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت به مقام مگسی

گروهی دیگر قانع نیستند به این جهان و متاع بی‌مقدار آن، و بیاد می‌آورند آیام وصال را. این ابیات حافظ شرح احساس آنهاست:

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که در این دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم

از میان این جماعت، گروهی می‌کوشند تا با زحمات و ریاضات شخصی، و با اعتماد بر حول و قوه خود راهی به جایی برند، ولی گرچه خدای تعالی اجر هر عمل کننده‌ای به او می‌دهد و اجر محسنین و نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد، اینان با سعی و تلاش به تنهایی راهی به کوی عشق و محبّت نخواهد برد، که خدای تعالی می‌فرماید، "قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ" (3:31 آل عمران) (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و غفران فرماید گناهان شما را برایتان، و خداوند غفور رحیم است!) حافظ:

به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

و جماعتی دیگر باشند، که می‌دانند رهایی از تنگناها و ظلماتی که در آن می‌باشند ممکن نباشد مگر به مدد خدا و اولیاء او- علیهم السّلام.

مولانا در دفتر اول مثنوی:

این همه گفتیم لیک اندر بسیج  
بی عنایات حق و خاصان حق

بی عنایات خدا هیچیم هیچ  
گر ملک باشد سیاهستش ورق

حافظ شیراز:

سایه طایر کم حوصله کاری نکند  
طلب از سایه میمون همایی بکنیم

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت  
مددی گر به چراغی نکند آتش طور

دستگیر از نشود لطف تهمتین چه کنم  
چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

و چون اینان آزاده و حق جوی می‌باشند، بعد از معرفت به این امر و پذیرش آن، خدای تعالی هدایت می‌فرماید آنها را با نور و توفیق خود به اولیاء بر حق خود، به ویژه به سایه عنایت خاتم انبیاء و اهل بیت او- صلوات الله علیهم أجمعین. اما طایفه‌ای دیگر باشند که درجات و سایه‌هایی از لطف و عنایت ازلی شامل حال آنها می‌شوند، و از همان بدو خلقت در حصن و دژ استوار توحید و "لا إله إلا الله"، و با شهادت "محمد رسول الله" به دنیا می‌آیند، و در اجتماع و خانواده و جمع همگنایی خداپرست و مسلم و متابع نبی اکرم- صلی الله علیه و آله و سلم- و محب و پیرو اهل بیت معصوم او- علیه و علیهم السّلام- قرار می‌گیرند، اینان هیچگاه گرفتار ظلمت‌های متراکم شرک نظری و لغزش‌های عملی نمی‌شوند، زیرا از همان نخست ولیّ حق آنها، خدای تعالی، آنها را مصون داشته است با صیانت و امداد اولیاء خاتم خود. اینان هرگز با خضر به ظلمات فرستاده نمی‌شوند برای نوشیدن آب حیات، چرا که سایه سید موحّدان- صلی الله علیه و آله و سلم- همیشه بر سرشان بوده است. چه بسیار فرق است بین آبی که در ظلمات تحصیل می‌شود، و آبی که از خزانه‌های آسمان توحید و الله اکبر بر زمین جان اهل عنایت می‌بارد. چنانچه حافظ شیراز فرمود:

فرق است از آب خضر که ظلمات جای او است  
تا آب ما که منبعش الله اکبر است

به خط و خال گدایان مده خزینه دل  
به دست شاهوشی ده که محترم دارد

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان  
غلام همت سرورم که این قدم دارد

در این چمن چو درآید خزان به یغمایی  
رهش به سرو سهی قامت بلند مباد

این است سرّ شهادت و شفاعت امام آزادگان، سالار شهیدان، و سرو بلند همت رادمردان، که خزان شرک و جهل، و تند بادهای بیداد و ستم او را نلرزاند، و به اذن معبود حقّش، سایه لطف و عنایت خود را بر سر یاران با وفایش، و مشتاقان بی قرارش، و عزاداران با صفایش تا ابد گسترده داشت.

## فراغت و شفاعت

شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی  
مردی از خویش برون آید و کاری بکند

(حافظ شیراز)

خدای تعالی فرمود، "وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ" (215-214 : 26 الشعراء) (و خویشان نزدیکت را هشدار ده. برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال [تواضع] خود را فرو گستر!) یعنی، ای محمد، تو برتر از همای سدره نشین هستی، بلکه صاحب مقام قرب "أو ادنی" می‌باشی، و نزدیکتر از فاصله دو قوس کمان به حق- تبارک و تعالی- هستی، لیکن دریاب خویشانت را، همانان را که نسبتی با تو دارند، و از اوج خود فرودآی و با آنان باش تا این پرندگان نوزاد را پرواز کردن بیاموزی، چرا که تنها تو این قدم داری، و فارغ از خود هستی، که خاتم می‌باشی، و دیگران همه "نَفْسِي نَفْسِي" (وای بر من، وای بر من) می‌گویند، و شفبعی می‌جویند. آن که از امر نجات و استکمال خود فراغت نیافته است، نتواند به نحو اطلاق و در همه احوال به دستگیری و تکمیل دیگران اشتغال داشته باشد. پس، دستگیر و شفیع مطلق در همه احوال و شرایط تو هستی ای ولی و نبی و رسول خاتم ما، و اولیاء خاتم تو از اهل بیت معصوم تو.

مراد از آنچه تاکنون گفته شد، برای بیان سرّ شهادت سرور آزادگان، حسین بن علی- علیهما السّلام- بود از منظری عرفانی، و توضیح این معنا که بین خدای سبحان و آن امام معصوم، که از محبوبان حق تعالی بود، حجابی نبود تا با شهادتش مظلومانه‌اش از میان برداشته شود. بلکه کربلا و عاشورای حسینی برای نجات و عروج شایسته‌مگان و مستعدانی بود که مشتاق وصال حق بودند، و به مدد همت سالار شهیدان، هریک به مقامات لایق خود رسیدند، و به بعضی درجات محبوبان نایل شدند، و از خطر تباهی و ذلت در چنگال یزیدیان دیو صفت رها گردیدند. البته شاید چنانچه گفته شده است- و خدا داناتر است- پس از شهادت برای او- علیه السّلام- مرحله ای نهایی از تجرّد تامّ و تمام از عین ثابت و شوائب امکان حاصل شده است و شاید بعضی اشعار بزرگان [1] مشعر به این امر باشد. و این خود محتاج بحثی دیگر است لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا.



شاید چنانچه گفته شد غفلت از این معنا که محبوبان حقّ فانی از خود و باقی بالله هستند، و خود را در میان نمی‌بینند موجب شده است برخی گمان کنند که امام حسین- علیه السلام- با ایثار و فداکاری در راه خدای سبحان، از خود مجازی رها شد و به قرب حقّ تعالی نایل گردید. این سخن باطل است و به هیچ وجه صحیح نمی‌باشد. پس، آنچه را از این قبیل است اعتناء را نشاید. برای مثال، عمان سامانی این سخنان را از زبان امام حسین- علیه السلام- هنگام به میدان رفتن علی اکبر- علیه السلام- زبان آن حال آن حضرت دانسته است:

راست بهر فتنه، قامت کرده‌ای	وہ کزین قامت، قیامت کرده‌ای
از رخت مست غرورم می‌کنی	از مراد خویش دورم می‌کنی
گه دلم پیش تو، گاهی پیش اوست	رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست
بیش ازین بابا، دلم را خون مکن	زاده‌ی لیلی، مرا مجنون مکن
پشت پا بر ساغر حالم مزین	نیش بر دل، سنگ بر بالم مزین
خاک غم بر فرق بخت دل مریز	بس نمک بر لخت لخت دل مریز
همچو چشم خود به قلب دل متاز	همچو زلف خود پریشانم مساز
حایل ره، مانع مقصد مشو	بر سر راه محبت سد مشو
"ان تنالوا البر حتی تنفقوا"	بعد از آن، "مما تحبون" گوید او
نیست اندر بزم آن والا نگار	از تو بهتر گوهری بهر نثار
هر چه غیر از اوست سد راه من	آن بت است و غیرت من بت شکن

در هر صورت، مراد ما آن است که ماموریت الهی امام حسین- علیه السلام- در کربلاء تکمیل نفوس مستعد و عروج آنها بود، همراه با نجات امت، و محافظت از دین، و مبارزه با جور و ستم.

آری، چنین بود همت آن امام الاحرار، سید الشهداء، مبتلای به اهل جفاء، و مقتول به کربلاء، سبط نبی اکرم محمد مصطفی، و فرزند فاطمه زهرا و علی مرتضی، و سرور جوانان بهشت، امام حسین- صلوات الله و سلامه علیه. عاشورا و کربلایش برای نجات اهلس و امت جدش- صلی الله علیه و اله و سلم- بود از ظلمات جهل و شرک و از بیداد زور و زر، و از شقاوت دنیا و آخرت.

برای همین، فرمود، "... أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بِي اللّٰهُ ذَلِكْ لَنَا وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرْتُ وَ أُتُوْفُ حِمِيَّةً وَ نُفُوسٌ أُبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللّٰقَامِ عَلَىٰ مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي رَاجِفٌ بِحَدِّهِ الْأُسْرَةَ مَعَ قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَ خِدْلَةِ النَّاصِرِ ..."

(سید بن طاوس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ص 97-98)

(شگفتا! حرامزاده فرزند حرامزاده مرا بین یکی از دو چیز مجبور کرده است، بین مرگ و ذلت [تسلیم و بیعت با یزید]، و هیئات که ما ذلت و خواری را بپذیریم، دامن‌های پاک، و اصالت و شرافت خاندان، و همت والا و عزت نفس ما هرگز به ما اجازه نمی‌دهند که اطاعت فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم. آگاه باشید! من با این یاران اندک، و بسیاری دشمن و پیمان‌شکنی و کارشکنی یاران و دوستان، راه خود را انتخاب کرده‌ام، و تا سر منزل مقصود به دنبال آن خواهم رفت.)

هیچ یک از اهل کرم و یاران صدیق خود را به دست جور و ستم تسلیم نفرمود، و با إلقاء سکینه قلبی بر آنها، عارف گرداندشان بر آداب خرق حجاب‌های ظلمانی و نورانی، و سلوک سوی معبود حقّ خود، و ترقی بر پله‌ها و درجات معراج روحانی تا قرب خدای سبحان و سرپرده‌های قدس او.

آری، عاشورا و کربلای حسینی، اولاً، برای صیانت و عروج کسانی بود که از دامن‌های پاک و خاندان شرف بودند، و خدای تعالی روا نمی‌دانست که یزید و ابن زیاد- لعنة الله علیهما- برای تامین خواسته‌های پست حیوانی خود آنها را از جایگاه والای خود ساقط سازند و بنده و مطیع زور و جور، و شهوت و غضب خود کنند. آری، حسین- علیه السلام- هر یک از این پرندگان آشیان قدس را که قدرت پرواز داشتند، پرواز داد و از بند اسارت یزید و یزیدیان رها ساخت، و هر که را بر جا گذاشت، به إذن الله بود، یا برای جانشینی و تمکین دیگران و مصلحتی، و یا به خاطر آنکه هنوز قوت پرواز نداشتند. پس، هر که هنوز قوت پرواز در بال و پر نداشت، به دست خواهر بزرگوارش، زینب کبری- علیها السلام- و فرزند برومند و جانشین بر حقش، علی بن الحسین- علیهما السلام- سپرد تا چون مادری مهربان و برادری غیور از آنها محافظت کنند و بیاموزند آنها را قوت و راه و روش پرواز. خواهرش، زینب کبری - علیها السلام- خود ولیی بود معصوم، از اهل بیت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم-، و فرزندش، علی بن الحسین- علیهما السلام- امامی معصوم از سلاله رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-، هر که اهلیت داشته باشد و محمدی

مشرب و نسب باشد، اولیاء محمدی- صلی الله علیه و اله و سلم- خود او را در کنف حمایت خود قرار دهند، به یکی از این دو وجه.

اما آنان که چنین نیستند، آنها را نیز دعوت می‌کنند، و به آنها ارائه طریق می‌نمایند تا اگر کمترین مناسبتی و استعدادی در آنها باشد بهره و درس خود را بگیرند از کربلا و عاشورا، که سرمشقی است جامع و کامل برای هر کسی در هر شرایطی، چه زن و چه مرد، چه کودک و چه جوان و چه پیر، چه در سپاه دشمن و چه در جمع دوستان، چه غنی و چه فقیر، و چه آزاد و چه برده. کربلای حسین همه چیز دارد. البته، عالی‌ترین درسش برای مشتاقان عروج است، که رهایی از یوغ بردگی و اسارت دیوان بیرون و درون را می‌جویند. آری، جود و لطف حسین- علیه السلام- فراگیر است. در بحار الانوار (ج 75، ص 117)، چنین آورده است، "و قَالَ عِنْدَهُ رَجُلٌ- إِنَّ الْمَعْرُوفَ إِذَا أُسْدِيَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ ضَاعَ - فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع لَيْسَ كَذَلِكَ- وَ لَكِنَّ تَكُونُ الصَّبِيْعَةَ مِثْلَ وَابِلِ الْمَطَرِ- تُصِيبُ الْبُرِّ وَ الْفَاجِرَ" (و مردی نزد او گفت، "وقتی نیکی شود به کسی که اهلیت نداشته باشد، [آن نیکی] تباها شده باشد." پس، حسین- علیه السلام- فرمود، "چنین نیست. نیکوکاری مانند بارش شدید باران است که نیکوکار و بدکار را فرامی‌گیرد." این خلیفه خداست، که مظهر خدایی است که رحمتش همه چیز را فراگرفته است و برای همین، نمی‌خواست کار او با یزید- لعنة الله علیه- و دست نشانندگان او به قتال و خون‌ریزی کشد، چه در آن بود شقاوت ابدی آنها، و تا آخرین لحظات، حتی هنگامی که خود به عنوان آخرین نفر به میدان رفت، پرهیز می‌فرمود از ابتداء نمودن به قتال. و تا آخرین نفس‌ها از نصیحت خیرخواهانه دشمنان خود دریغ نورزید تا آنجا که در دقایقی قبل از شهادت، خطاب به قاتلان خود چنین فرمود، "وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَ ارْجِعُوا إِلَىٰ أَحْسَابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْرَابًا" (وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان، اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، پس دست کم در دنیای خود آزادگانی باشید، و برگردید به [ارزش‌های] نیاکان خود اگر خود را اعرابی می‌دانید).

آری، منبع این آب زندگانی که آن شاه تشنه لب، و سرور بلند همت، و اسطوره شرف در کربلای خشک و سوزان در عاشورای مظلومان و ستمدیگان، بر همگان در گستره زمان و مکان باراند "الله اکبر" بود، همان الله اکبری که در اولین لحظات تولدش جد بزرگوارش، با انفاس قدسیش، هنگام اذان گفتن در گوش این نوزاد علی و فاطمه، بر جان و دلش، و روح و جسمش إلقاء فرمود، و آن همان الله اکبری بود که در آخرین نفس‌هایش در میدان نبرد حق و باطل و زمین قتلگاهش پیوسه بر زبان می‌راند تا هر که گوشی دارد برای شنیدن و قلبی دارد برای پند گرفتن، بداند که نور غیر ظلمت است، و زندگی غیر مرگ، و آزادی غیر اسارت، و بداند:

فرق است از آب خضر که ظلمات جای او است تا آب ما که منبعش الله اکبر است

و همین الله اکبر بود که شنیدنش آرامش بخش زینب کبری و علی بن الحسین و دیگر اهل حرم نبوت- صلوات الله علیهم أجمعین بود، تا آنکه به تیغ پلیدترین پلیدان و ستمکارترین ستمکاران آن حلق دریده گردید و آن آواز خاموش.

وَ أَجْرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

پی نوشت:

[1] اشعار ذیل از علامه محمد حسین طباطبایی - رحمة الله علیه - که نسبت به خواندن آن در مجالس روضه ای که در منزل برادرشان بر پا بوده، عنایت داشته اند، می‌توانند اشاره به آن فنای مطلق و قرب تام داشته باشند:

گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم با همین قافله ام راه فنا می‌پویم

دست همت ز سرای دو جهان می‌شویم شور یعقوب کنان یوسف خود می‌جویم

که کمان شد ز غمش قامت چون شمشادم

گفت هر چند عطش‌کنده بُن و بنیادم زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم

هدف تیرم و چون فاخته پر بگشایم «فاش می‌گویم واز گفته خود دلشادم»

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»

من به میدان بلا روز ازل بودم طاق کُشته یارم و با هستی او بسته وثاق

من دل رفته کجاو و کجا دشت عراق

« طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق

که در این دامگه حادثه چون افتادم »

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار

من خورم خون دل و یار کند تیر، نثار

پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار

« نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم »

تشنه وصل اویم، آتش دل کارم ساخت

شربت مرگ همی جویم و جانم بگداخت

از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت

« کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت

یا ربّ از مادر گیتی به چه طالع زده ام »

لوحه سینه من گر شکند سم سنور

ور سرم سیر کند شهر به شهر از ره دور

باک نبود که مرا نیست به جز ذوق حضور

« سایه طوبی و دلجویی حور و لب جوی

به هوای سر کوی تو برفت از یادم »